



پریسا سادات خضرای: محمد بحرانی هنرمندی است که به بازیگری و صدایشگی شهره است اما کارهای دیگری را هم در کارنامه دارد. مخاطبین شبکه دو او را با عروسکی به نام «استاد همه چی دون» به یاد می‌آورند که در دهه‌ی هشتاد به سوالات بچه‌ها پاسخ می‌داد؛ برنامه‌ای که در گروه کودک و نوجوان ساخته شد و در زمان خودش بسیاری را با خود همراه کرد. بعدتر با ورود به «کلاه قرمزی» و «خندوانه» بیش از پیش شناخته شد. صدایشگی آقای همساده که شخصیتی با لهجه‌ی شیرین شیرازی است و با خنده از بداقبالی‌هایش می‌گوید، یعنی که فرنگی صحبت می‌کند و عروسکی مثل جناب‌خان که سعی دارد لهجه‌ها و فرهنگ فولکلور را زنده نگاه دارد از نقاط عطف کارنامه‌ی او محسوب می‌شود. بحرانی همچنین اجرای سه‌شنبه شب‌های برنامه‌ی موفق «رادپو هفت» را بر عهده داشت. او از ایرج طهماسب به عنوان مهم‌ترین معلم خود یاد می‌کند و آرزوهای بسیاری برای جناب‌خان در سر دارد. بازیگری که در کم‌مدی خوش درخشیده و در سال‌های اخیر در مجموعه‌هایی مثل «گلشیفته»، «هیولا»، «دوپینگ»، «خوب، بد، جلف: رادپو اکتیو» حضور داشته و در حال حاضر سریال «دراکولا» در شبکه نمایش خانگی از او در حال انتشار است. به همین بهانه با او به گفت‌وگو نشستیم که در ادامه آن را می‌خوانید.

شما شاید یکی از چند بازیگر فعلی ایران باشید که تبحر بسیار فراوانی در تیپ‌سازی دارد. اگر بخواهید به مهم‌ترین اصلی که بر اساس آن می‌توانید تا این حد در تیپ‌سازی موفق باشید اشاره کنید، آن را بر گرفته از سواد آکادمیک، دانشکده و تئاتر می‌دانید یا اصول دیگر؟

شاید خیلی‌ها ندانند که من بازیگری خوانده‌ام و تصور کنند که حوزه‌ی تحصیلی ام عروسکی بوده اما من کارشناسی بازیگری از دانشگاه تهران دارم و بعد هم در دانشگاه تربیت مدرس کارگردانی خوانده‌ام. قاعدتاً من هم مثل همه‌ی دانشجویان بخش زیادی از مبانی آکادمیک بازیگری را در دانشگاه یاد گرفتم اما در مورد این ویژگی که تحت عنوان تیپ‌سازی از آن یاد می‌کنید تمرینات «کلاه قرمزی» برایم بسیار موثر بوده است؛ در واقع در آن چند سالی که اجازه بدهید من نامش را دانشگاه ایرج طهماسب بگذارم، مشغول تحصیل بودم. ایشان توجه ما را به جزئیاتی در اطرافمان جلب کردند که توانستیم بعدتر برای ساختن کاراکترها از آن‌ها استفاده کنیم. من اسم کاراکترهایی که بازی کرده‌ام را تیپ نمی‌گذارم و به نظرم شخصیت هستند، حتی اگر در جاهایی به فراخور قصه، ژانر و فضایی که ساخته شده‌اند واجد نوعی از اغراق بوده‌اند. نمونه اش همین «دراکولا» که الان داریم می‌بینیم؛ من چمچاره را یک تیپ نمی‌دانم و او را یک کاراکتر می‌بینم. می‌توانید برای او قصه‌پردازی کنید که کودک‌کی او چطور بوده، دایره واژگانش چطور است، چه چیزهایی را دوست دارد، چه چیزهایی را دوست ندارد و احتمالا می‌توانید واکنش‌های او را نسبت به پدیده‌های اجتماعی حدس بزنید و ... به همین خاطر تبدیل به یک کاراکتر می‌شود. تلاش من چه در حوزه‌ی عروسک و چه در حوزه‌ی بازیگری بر این بوده تا هر نقشی که بازی می‌کنم آنقدری جزئیات داشته باشد که بشود اسمش را کاراکتر گذاشت و مخاطب بتواند چیزهایی را درباره‌ی آن کاراکتر تخیل کند که حتی ندیده و ما آن را بازی نکرده‌ایم. کمالینکه همین الان من یک سری جمله و گفته از بیعی، همساده و جناب



«خندوانه» و «دراکولا» دو شیوه‌ی نمایشی جدا هستند. ما در «خندوانه» بر اساس بداهه‌ی نزدیک به صد در صد پیش می‌رویم و عموماً اصولاً متنی نداریم اما کارهایی که با مهران مدیری داشته‌ام که زیاد هم نبوده «هیولا» و «دراکولا»، مبتنی بر متن بودند

